جلسه 754

چهارشنبه 03/03/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اجماع محصل بود.

عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی قده استدلال کرده بر حجیت اجماع به قاعده لطف.

در جواب از ایشان مرحوم آقای خوئی فرمود ما قاعده لطف را قبول نداریم، هر چه خدا بکند در این رابطه تفضل هست و بر خدا هیچ لزومی ندارد ارشاد جاهل.

آقای صدر بیان را دقیقتر مطرح می کند. می گوید: شما که می گوئید بر خدا لازم است که حفظ کند مصالح را برای مردم، مرادتان از مصالح چیست؟ این تعبیر در کلام شیخ طوسی نبود، احتمالا دیگران که می خواستند قاعده لطف را توضیح بدهند گفته بودند خدا واجب است حفظ کند مصالح را بر عباد. الاحکام الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیة، لطف است و خدا باید این لطف را اعمال کند و این احکام شرعیه را به مردم ایصال کند. مرحوم آقای صدر می فرماید این مصالح اگر مراد مصالح تکوینیه است، که قطعا بر خدا واجب نیست حفظش، وقطعا هم حفظ نکرده است. این همه مصالح بر عباد بود ولی خدا گذاشت خود مردم آرام آرام آشنا بشوند با آن. والا بسیاری از مردم بخاطر نبود و کشف نشدن داروی بیماری های مختلف جان دادند. خدا اطبائی را نفرستاد که جان مردم را حفظ کند. پس مراد مصالح تکوینیه نباید باشد. مصالح در طول تشریع الهی باید باشد، یعنی مصلحت عبودیت که خدا راه حفظش این است که خدا حفظ کند ماصلح عبودیت و طاعت را.

خب مصالح عبودیت وطاعت را درست است خدا باید حفظ کند وبه این خاطر ما ملتزم شدیم به لزوم بعث انبیاء ورسل، ولکن امتثال حکم ظاهری هم یک مرتبه از عبودیت و طاعت هست. چه فرق می کند خدا حکم واقعی را ایصال کند یا حکم واقعی را ایصال نکند حکم ظاهری را ایصال کند و مردم امتثال کنند حکم ظاهری را، به آن مرحله عبودیت وطاعت رسیده اند. ولذا اگر به خلاف واقع هم مردم بیفتند لزومی ندارد که کشف خلاف بشود، بلکه حکم ظاهری دارند طبق حکم ظاهری عمل کنند.

اقول: این فرمایش آقای صدر فرمایش خوبی است، ولی مراد از مصالح، مصالح تکوینیه قطعا نیست، ولی مصالح در طول تشریع الهی هم نیست. مصالح معنویه که تشریع الهی برای حفظ آنهاست. ملاک معنویه احکام که منشأ هدایت انسانها هستند، مقصود لابد آنهاست، نه آن ملاکاتی که در طول تشریع احکام است که امتثال حکم خداست. نخیر، آن ملاکهایی که در ذات افعال است و حکم برای درک همان ملاک در افعال هست، به تعبیر حکماء الواجبات الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیة، آنها می گویند اگر عقل می فهمید ملاک آن چیزی را که خدا واجب کرده حکم به وجوبش می کرد، مراد آن ملاک است. که البته مطلب درستی نیست، خدا هیچ الزامی ندارد که آن ملاکها را حفظ کند. به چه دلیل؟ ولذا احکام ظاهریه جعل می کند یعنی آن ملاکها گاهی تفویت می شود، در شبهات موضوعیه در شبهات حکمیه.

اشکال دوم به قاعده لطف:

مرحوم آقای خوئی اشکال دیگری کرده است به قاعده لطف. فرموده قاعده لطف برفرض درست باشد و بر خدا واجب باشد ایصال احکام به مکلفین، اما بیش از این لازم نیست که به نحو متعارف ایصال کند. خدا به انبیاء ابلاغ می کند، ائمه ای را نصب می کند که آنها احکام را بیان می کنند. حالا اگر بخاطر اخفاء ظالمین و اسباب غیر طبیعی واسباب اتفاقی مردم از معرفت احکام محروم شدند، دیگر ما دلیل نداریم که خدا باید از طرق غیر متعارفه مردم را عالم به احکام بکند.

و الا جناب شیخ طوسی! لازمه اش این است که اگر در عالم ما یک فقیه داشتیم وآن فقیه اشتباه کرد شما بگوئید خدا باید جلو اشتباه او را بگیرد، آنوقت معنایش این است که فقیه واحد قولش بشود کاشف از معصوم در صورتی که در یک عصری فقیه منحصر به او باشد. و این واضح الفساد است، که فقیه منحصر بشود در یک نفر، وما بگوئیم اجماع در هر عصری حجت است، باید بگوئیم قاعده لطف اقتضاء می کند که اگر این فقیر اشتباه بکند خدا جلو اشتباه او را بگیرد. آخه این چه حرفی است؟

انصافا این اشکالها اشکال خوبی است.

اشکال سوم به قاعده لطف:

این اشکال هم مطرح می شود که اینکه شیخ طوسی فرمود بر خدا لازم است القاء خلاف، القاء خلاف به نحوی که مردم علم پیدا کنند به اینکه حکم الله چیست؟ مثل اینکه امام معصوم به بیان قطعی حکم الله را بیان کند. اگر مقصود این است، این مقطوع العدم است که هیچگاه همچنین کاری نشده، ونه خدا و نه امام معصوم همچنین وظیفه ای ندارند که حکم الله را به مردم بگویند و به مردم بفهمانند که این از طرف ماست و مردم به این مطلب علم پیدا کنند که این مطلب از طرف امام معصوم است.

اگر مراد این است که یک فقیهی مخالف بشود در مسأله. خب این به چه درد می خورد؟ فرض کن ابن جنید مخالف شد شما می گوئید شاذّ. با این مخالف که مردم ارشاد نمی شوند به حکم الله واقعی.مخالف که مردم ارشاد نمی شوند به حکم الله واقعی.مخالف که مردم ارشاد نمی شوند به حکم الله واقعی.

این در رابطه با قاعده لطف که هیچ دلیلی ندارد.

ممکن است این آقایان یک معنای دیگری از قاعده لطف اراده کنند. وآن این است که بگویند اگر علماء اتفاق کردند بر یک حکمی که در اسلام نبود، این از نظر مردم دیگر می شود حکم خدا، و چه بسا موجب شین است بر دین. اگر خلاف واقع است طبق قاعده لطف باید جوری مخالف برای او درست بکنند که دیگر مردم به نام حکم دین این را تلقی نکنند. اما اگر مخالفی پیدا شد مردم می گویند فتوای برخی از فقهاء این است، نمی گویند اسلام این را می گوید، بلکه می گویند برخی از فقهاء ومشهور فقهاء این را می گویند. این دیگر شین و عیب بر اسلام نخواهد بود.

اقول: این هم که یک مطلب شعاری است. اولا مگر هر حکمی که اشتباه باشد شین بر اسلام است؟! حالا مشهور اشتباه کردند اجماع اشتباه کرد گفت عرق جنب از حرام نجس است، این شین بر اسلام است؟

ثانیا: حالا برفرض یک حکمی شین بر اسلام باشد و فقهاء عظام آن را متوجه نشوند، آقا امروز متوجه بشود که این حکم ظلم است و شین بر اسلام است. برفرض این حرف درست باشد خب با فتوای مشهور هم باز شین بر اسلام می شود، چه فرق می کند؟ آن کسی که می خواهد عیب بگیرد به اسلام که نگاه نمی کند به مخالفت چند فقیه در طول تاریخ، بلکه می گوید فتوای آقایان این است و مسخره هم می کنند. آنها نگاه نمی کنند به مخالفت چند فقیه در تاریخ که چه بسا گمنام هم هستند. و اگر بنا باشد انسانهای اهل تحقیق باشند، خب می گویند فتوای همه فقهاء این است، وفرض هم این است که اجماع هم هنوز حجیتش ثابت نشده است، معلوم نیست که حکم الله این باشد، فتوای فقهاء این است. وقتی هنوز حجیت اجماع ثابت نشده برای چی این را به اسلام نسبت بدهند.

پس این مطالب بیشتر جنبه شعاری دارد تا بحث علمی. فلا دلیل علی الاجماع اللطفی.

اشکال چهارم به تمسک به قاعده لطف برای اثبات اجماع:

این اخص از مدعاست. زیرا در جائی اجماع بر حکم لزومی باشد و فی علم الله حکم لزومی نباشد بلکه یا ابحه یا حکم غیر لزومی دیگری باشد، اینجا مقتضی قاعده لطف بیان امام یا الغاء مخالف نیست. بله در جائی که اجماع بر حکم غیر لزومی باشد و حکم واقعی لزومی باشد، اینجا بر وفرض وارد نبودن سایر اشکالات قاعده لطف اقتضاء می کند بیان حکم لزومی توسط فقیهی.

التقریب الثالث للاجماع: اجماع حدسی

گفته می شود که اجماع فقهاء موجب حدس می شود به قول معصوم علیه السلام. که از این تعبیر می کنند به اجماع حدسی. ومی گویند ملازمه هست بین فتوای فقهاء در موارد اجماع وبین قول معصوم.

آنوقت می گویند گاهی ملازمه عقلیه است، مثل مورد تواتر. چه جور طبق منطق ارسطی کثرت عدد مخبرین به حدی می رسد که یستحیل تواطئهم علی الکذب. می شود ملازمه عقلیه بین این عدد از إخبار مخبرین و ثوبت مخبر به در واقع. که در مورد اجماع هم بعضی همین را مطرح کرده اند، گفته اند چطور در تواتر زید می گوید کعبه موجود است، بعد عمرو می گوید که موجود است، بعد بکر می گوید کعبه موجود است، شما همینجور ظن بیشتری برایتان حاصل می شود به وجود کعبه به حساب احتمالات. تا به حدی می رسد که دیگز از نظر منطق ارسطی ممتنع است تواطئ این مخبرین بر کذب، ولذا می شود جزء قضایای ضروریه. آنوقت گفته اند در اجماع هم همین است. شیخ مفید فرمود نماز جمعه واجب است، ظن پیدا می کنیم به وجوب. سید مرتضی فرمود نماز جمعه واجب است، ظن مان قوی تر می شود. شیخ طوسی فرمود نماز جمعه واجب است، باز ظن قوی تر می شود. تا آنقدر عدد این افرادی که فتوی داده اند یعنی إخبار حدسی کرده اند از وجوب نماز جمعه زیاد می شود که دیگر یمتنع اجتماعهم علی الخطاء، بعد حجیتش می شود از باب قطع. این می شود ملازمه عقلیه.

و گاهی ملازمه عادیه است. مثل اینکه شما می روید می بینید که اعوان و انصار یک سلطان متفق النظر هستند بر یک مطلب. این عادة ملازمه دارد با اینکه نظر خود سبطان هم همین اس. و الا بطانه و خاصه این سلطان متفق النظر نمی شدند بر یک امری که خلاف نظر سلطان باشد. عقلا ممکن است که اتفاق نظر بر مطلبی بکنند برخلاف نظر سلطان، ولی عادة ممتنع است، ولذا از این تعبیر کرده اند به ملازمه عادیه.

در اجماع هم مشابه همین تقریب بیان شده است، گفته اند فقهاء که بطانه امام معصوم هستند اینها بیایند متفق النظر بشوند بر یک حکمی، این ملازمه عادیه دارد با اینکه نظر مبارک امام علیه السلام هم موافق با این حکم است. والا عادة اجتماع بر حکم مخالف نظر معصوم نمی کردند.

وگاهی ملازمه اتفاقیه است. وآن این است که اتفاقا برای ما قطع حاصل بشود. مثلا ما اتفاقا از إخبار سه نفر به موت زید قطع پیدا کنیم به موت او. این می شود ملازمه اتفاقیه. ممکن است من قطع پیدا بکنم شما قطع پیدا نکنید. والا عقلا ملازمه نیست بین خبر این سه نفر به موت زید با تحقق موت زید. نه ملازمه عقلیه است و نه ملازمه عادیه است، بلکه ملازمه اتفاقیه است به این معنا که اتفاقا من قطع پیدا کردم.

مرحوم آقای خوئی فرموده من در اجماع ملازمه عقلیه را که قبول ندارم. ملازمه عادیه را هم قبول ندارم. اما ملازمه اتفاقیه که قد یتفق که در موارد اجماع انسان قطع پیدا کند به قول معصوم علیه السلام به عنوان قد یتفق و قد لایتفق این را من قبول دارم.

ایشان فرموده اند علت اینکه ملازمه عقلیه را من قبول ندارم بین قول مجمعین و قول معصوم علیه السلام، بخاطر این است که تشبیه شد اجماع به تواتر. با اینکه قیاس و تشبیه اجماع به تواتر مع الفارق است. در تواتر إخبار حسی است. در إخبار حسی به حدی عدد مخبرین می رسد که امتناع دارد کذب جمیع. اما در اجماع إخبار حدسی است. إخبار حدسی این کثرت عدد مخبرین دردی را دوا نمی کند. چون ممکن است تمام این مخبرین بر اساس یک استدلال عقلی موهوم یا استدلال نقلی موهوم متفق النظر شده اند. ولذا شما می بینید اتفاق فلاسفه بر اینکه اعاده معدوم ممتنع است این موجب قطع نمی شود. یک استدلالی می کنند که نسلا بعد نسل می آیند می بینند این استدلال، استدلال خوبی است، و می گویند یمتنع اعادة المعدوم. در امور حدسیه اینطور است. خب تا چندین قرن قبل همه می گفتند خورشید دور زمین حرکت می کند بر اساس حدس. یا ایتکه می گفتند زمین مسطح است. صاحب حدائق می گوید کسی که بگوید زمین کروی است برخلاف نصوص سخن گفته است. حالا نصوص به کنار قدیم می گفتند خلاف علم است. بعد معلوم شد که نخیر کروی بودن زمین نه مخالف نصوص است و نه مخالف علم است. در امور حدسیه اجتماع بر یک امر باطل امر بعیدی نیست. ولذا نباید قیاس کرد با تواتر.

اقول: این مطلی درستی است و بعدا توضیح خواهیم داد.

فرموده اما ملازمه عادیه نیست، برای اینکه ملازمه عادیه در جائی است که مرئوسین با حضور رئیس اتفاق بکنند بر یک حکمی. نه فقهاء در عصر غیبت با غیبت رئیس اتفاق پیدا کنند بر یک نظری. کی این ملازمه عادیه دارد با اینکه نظر مرئوسین موافق است با نظر رئیس غائبشان عجل الله تعالی فرجه الشریف؟ کی ملازمه عادیه دارد؟

فلایتم الملازمة العقلیة ولا العادیة.

آقای خوئی فرموده بله، ملازمه اتفاقیه که ربما یتفق از اتفاق و اجماع مجمعین برای شخصی قطع پیدا بشود به حکم شرعی، این حرف درستی است. ایشان می فرماید: بعضی از اعاظم می فرمودند اگر این سه نفر بر یک حکمی متفق النظر بشوند برای من قطع حاصل می شود: شیخ انصاری، میرزای شیرازی بزرگ، میرزای شیرازی دوم (آمیرزا محمد تقی)، این سه نفر بخاطر دقت نظر و شدت ورع در إفتاء که داشتند اگر متفق النظر بشوند بر یک حکمی من یقین پیدا می کنم که این حکم، حکم درستی است. خب این می شود ملازمه اتفاقیه. این آقا یقین پیدا می کند، ممکن است دیگری یقین پیدا نکند.

ولذا ایشان فرموده چون این یک امری است که ضابطه مند نیست، ما معتقدیم که الاجماع لیس بحجة. فقط ما بخاطر اینکه مخالفت با اجماع نکنیم نوعا در موارد اجماع اگر هم نظرمان مخالف باشد احتیاط واجب می کنیم. ولذا ایشان اگر اجماعی هم نباشد بلکه مشهور فتوائی بدهد معمولا احتیاط واجب می کند.

سؤال وجواب: بالاخره این به عنوان یک کارشناس مقدماتی را چید و قطع پیدا کرد، چرا برای مقلدینش حجت نباشد؟

این فرمایش آقای خوئی.

در اینجا مطالبی است ما عرض می کنیم:

مطلب اول: راجع به اینکه ملازمه تارة عقلیه است و تارة عادیه و تارة اتفاقه، ما این را نمی فهمیم. ملازمه یعنی تلازم واقعی بین دو شیء. این تلازم امر واقعی یدرکه العقل. این دیگر سه قسم ندارد. یا بین این دو شیء تلازم هست یا نیست. اگر تلازم هست یدرکه العقل و اگر نیست که نیست. دیگر ما سه قسم نداریم.

بله می شود شما بگوئید بین دو شیء گاهی ذاتا تلازم هست، گاهی در حالات عادیه تلازم هست، یعنی در حالات عادی بین اتفاق نظر مرئوسین با نظر رئیس تلازم هست. خب آن قید طرف ملازمه می شود. طرف ملازمه قول رئیس هست در حالات عادیه با اتفاق نظر مرئوسین. این می شود قید طرف ملازمه نه اینکه بشود نحوه ملازمه. طرف ملازمه عبارت است از قول رئیس در شرائط عادی. قول رئیس در شرائط عادی با اتفاق نظر مرئوسین بر آن قول تلازم واقعی دارد. و این تلازم واقعی را عقل کشف می کند.

یا مثلا ملازمه اتفاقیه معنا ندارد. باید بگوئید معنایش این است که در حالات اتفاقیه بین قول معصوم وبین قول مثلا این سه فقیه تلازم واقعی هست. به نظر آن بعض الاعاظم بین قول این سه نفر فقیه و بین قول معصوم در حالات اتفاقیه تلازم هست. والا چه معنائی دارد؟

اگر مراد این است که این آقا معتقد به تلازم است دیگری معتقد به تلازم نیست، خب اینکه در همه جا ممکن است باشد. در ملازمات عقلیه هم یک عده قائلند به ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه و یک عده ای منکرند. در مثال عقلیه هم که مثال می زنند اختلاف نظر وجود دارد. اینجا هم آن بعض الاعاظم بین قول این سه نفر فقیه و بین قول معصوم تلازم می دید. او می دید دیگری نمی بیند. نه اینکه این ملازمه خصوصیتش این است که ملازمة اتفاقیه است. معنا ندارد این عرف. بلکه ملازمة واقعیة بنظر هذا الشخص ولیس ملازمة واقعیة بنظر شخص آخر. اگر مرادتان از ملازمه اتفاقیه این است حرف درستی است.

یا مثلا ملازمه در شرائط اتفاقیه است، در این شرائط اتفاقی در اینجا که یک مسأله ای است با یک خصوصیاتی که در این مسأله است در این خصوصیاتی که اتفاق اتفاده ما ملازمه می بینیم بین فتوای این سه فقیه بزرگ و بین قول معصوم.

خلاصه باید اتفاق وصف ملازمه نباشد، اتفاق وصف آن اطراف ملازمه است که در این مسأله با این خصوصیاتی که اتفاق افتاده بین قول معصوم و بین قول این سه فقیه بزرگ تلازم هست آن هم به نظر این آقا که آقای خوئی از او نقل می کند ولی به نظر دیگران ممکن است نباشد.

مطلب دوم: اینکه گفته شد تواتر ملازمه عقلیه دارد با امتناع کذب. خب این را ما در مباحث قطع مفصل توضیح دادیم که این مبتنی است بر منطق ارسطی که معتقد بودند که ضروریات ستّ که یکی از آنها متواترات هست، اینها یجب أن یکون کذا و یمتنع أن لایکون کذا. متواتر اینطور هس که مثلا یجب أن یکون الکعبة موجودة ویمتنع أن لایکون موجودة بخاطر تواتر.

در حالی که این درست نیست. هیچ امتناعی ندارد، هیچ برهان عقلی نداریم ما بر امتناع کذب در خبر متواتر.

شما وقتی می گوئید خبر اولی که گفت الکعبة موجودة، احتمال صدقش یک دوم است احتمال کذبش هم یک دوم است. خبر عمرو که آمد به این نحو، احتمال کذب هر دو خبر می شود یک چهارم. بکر که آمد گفت الکعبة موجودة، احتمال کذب هر سه خبر می شود یک هشتم، چون هست احتمال است، چون این خبر بکر دو احتمال دارد صدق و کذب، این دو احتمال ضمیمه می شود به آن چهار احتمال در آن دو خبر (کذب هر دو، صدق هر دو، کذب اولی وصدق دومی، وبالعکس) ضرب که شد می شود هشت احتمال، یک احتمال از این هشت احتمال این است که هر سه خبر دروغ باشد. خبر چهارم که خبر خالد است وقتی می آید می گوید الکعبة موجودة، احتمال کذب این چهار خبر می شود یک شانزدهم. وهمینطور حساب احتمالات می رود بالا، خبر پنجم که بیاید احتمال کذب جمیع می شود یک سی ودوم. شما اگر تا روز قیامت هم خبر بیاورید باز هنوز احتمال کذب یک در مثلا ترلیاردم هست، از بین نمی رود این احتمال از نظر برهانی. فقط نفس انسان متعارف به حدی می رسد که دیگر آن احتمال در این نفس زائل می شود، می گوید من دیگر یقین دارم که نمی شود همه اینها دروغ گفته باشند. این برهان نیست این حساب احتمالات است. ما در غیر اولیات وفطریات که وجدانیات هستند بقیه قضایای ستّ را معتقدیم با حساب احتمالات حل می شود والا ضروریات نیست.

فلایتم هذا البیان ایضا. بقیة الکلام روز شنبه انشاءالله.